

طرحی برای عصری سازی فقه و اصول

• علیرضا بهار دوست

ولب این پروژه «در یک کلام، این است که هدایتگری الهی را انکار نکند و تقصیر را همه متوجه فهم‌های نادرست از پیام خدا، که همگی ناشی از جهل‌ها، خطاها، یا سوءنیت‌های مفسران این پیام‌اند، بدانند و در این جهت، با همه این مفسران که قبول تفسیرشان به معنای رد هدایتگری الهی است، به‌چالش برخیزد و نشان دهد که اگر این تفاسیر و فهم‌های نادرست، حجاب‌های تو بر تو و لایه نولایه چهره خدا نمی‌شدند، نگاه مهربان و لبخندشیرین و کلام روح نواز آن معشوق ازلی، زمین وزمان و جان و جهان را - خرم و مسرور می‌کرد و هرگونه تیره‌روزی و بدفراجمی را از میانه برمی‌داشت».^۱

کتاب *تحديث الفكر الاسلامي* تألیف دکتر عبدالمجید شرفی، استاد تاریخ تمدن و اندیشه اسلامی در دانشکده ادبیات تونس و پژوهشگر مرکز معتبر تحقیقاتی برلین، که اخیراً با عنوان *عصری سازی اندیشه دینی به فارسی برگردانده شده* و به چاپ رسیده است، از آثار مربوط به حوزه روشنفکری دینی در جهان عرب است و مؤلف «باهمان دغدغه توفیق نظری میان ارزش‌های اسلام و مدرنیته، رهیافت‌هایی جهت عصری کردن اندیشه دینی در جهت پاسخگویی به ضرورت‌های انسان و جامعه مدرن، ارائه می‌کند و فی‌الواقع، طرف گفت‌وگو با مخاطبانی است که خواهان تطبیق احکام شریعت و فقهی ساختن قوانین موضوعه کشورهایشان می‌باشند».^۲

نگارنده پیش از معرفی کتاب و گزارشی تفصیلی از محتوای آن، نکته‌ای را درباره عنوان آن درخور ذکر می‌داند. همان‌گونه که ناشر کتاب در «سخن ناشر» آورده، عنوان اصلی کتاب، «*تحديث الفكر الاسلامي*» بوده ولی به این

■ عصری سازی اندیشه دینی

■ عبدالمجید شرفی

■ ترجمه محمد امجد

■ مؤسسه فرهنگی - پژوهشی جامعه دینی (ناشر ناقد)

■ چاپ: اول، ۱۳۸۲

روشنفکران دینی در جهان عرب، از حوزه‌های فعال فرهنگی است که با دو مسئله و مفهوم بسیار مهم و سرنوشت‌ساز سنت و مدرنیسم (= تجدید)، درگیری جدی دارد. به دیگر سخن، این دو مسئله، روشنفکران دینی عرب را از یک سو با سنت‌گرایان‌شان و از سوی دیگر با روشنفکران غیردینی و سکولار، به مناظره علمی واداشته است. چند سالی است که پاره‌ای مجلات و روزنامه‌های کشور ما، به ترجمه و درج مقالات و نوشته‌هایی از حوزه روشنفکری دینی در جهان عرب، اقدام می‌کنند و تاکنون شمار بسیار اندکی نیز از کتاب‌های این حوزه، به زبان فارسی ترجمه شده است.

آن چه اهمیت پرداختن به این حوزه را برای ایرانیان امروز افزون می‌کند، توجه به این نکته است که ما نیز اکنون چون جهان عرب با دو مسئله سنت و مدرنیسم و نسبت آن دو با هم درگیریم و علاوه بر این، افق آنان در این مسئله بسیار به ما نزدیک است.^۱

تلاش در جهت توفیق، سازگاری و همسازی میان ارزش‌های دینی و ارزش‌های جهان مدرن، برنامه اصلی اصلاحگری و روشنفکری دینی است



پدید آمده و مسلمان امروزی ملاحظه می‌کند که میان اقتضائات مدرنیته و اقتضائات قرآنی - و نه گفتمان اسلامی - هم‌نوایی تام و تمامی وجود دارد؛ لذا «وقتی معتقد باشم که قرآن مرا به عنوان یک شخص - و نه به عنوان عضوی از جمع که در آن ذوب شده‌ام - مخاطب قرار می‌دهد، در این صورت آزاد خواهم بود که از این نص، چیزی را بفهمم که چه بسا با فهم دیگران فرق داشته باشد؛ چرا که خود من مسئول هستم و این نص، مرا مستقیماً مورد خطاب قرار داده است و این مسئولیت، مسئولیت شیخ و استادی نیست که مرا تعلیم داده یا برآیم فتوا صادر کرده یا به جای من اجتهاد کرده است»^۶.

به باور شرفی، آدمی به سبب دارا بودن دو خصیصه «آزادی و اختیار» و «مسئولیت فردی» اجازه دارد به نقد تفاسیر و فهم‌های عصری پیشینیان بپردازد و خود نیز به فهمی عصری از متن دست یازد. او نشان می‌دهد که گذشتگان نیز در جهت همسازی با وضع و شرایط تاریخی خود، اجتهادهایی را صورت داده‌اند و ما نیز بایستی در جهت به دست آوردن فهم عصری از متون به تلاشی جدی‌تر از آنان بپردازیم.

مؤلف برای ارائه طرح مقدماتی خود در عصری‌سازی اندیشه اسلامی، از نقد اصول فقه آغاز می‌کند و در نقد اصول فقه، شش اصل از اصول موضوعه این دانش را به نقد می‌کشد. این اصول بدین سبب اصول موضوعه خوانده می‌شوند که وجدان دینی مسلمانان سنتی، آنها را فوق چون و چرامی‌پندارند. «اصل موضوع اول - همه رفتارهای آدمیان و تمامی نهادهای اجتماعی ایشان، بدون آن‌که دین درباره آنها رأی و نظری داشته باشد، مشروع نیست»^۷. به باور شرفی، این قداست بخشی دینی، در ادیان غیرتوحیدی گذشته که آدیان حاوی اسطوره‌های آفرینش نامیده می‌شوند، ریشه دارد. «و در این ادیان، امر مقدس در همه جا حضور دارد و سلوک آدمی بایستی در جهت کسب رضای این امر مقدس باشد تا حیات و جامعه متوازن گردد»^۸. شرفی در تلاش است تا نشان دهد «این اصل موضوع، انعکاسی از وضع موجود در قرن اول نیست، چرا که با نگاهی به وقایع نگاری‌های طبری در تاریخ الامم و الملوک به طور خیلی شفاف معلوم می‌گردد که سلوک نسل‌های اولیه مسلمانان بر این منوال که کتاب‌های اصولی مدعی‌اند، نبوده است»^۹. او اعتقاد دارد مسلمانان نخستین، هیچ‌گاه در پی صبغه اسلامی دادن به نهادها و تشکیلات مدنی نبودند، بلکه احساس چنین ضرورتی در گام‌های بعدی پدید آمد و آنچه شافعی در کتاب الرساله از این اصل موضوع تعبیر کرده، انعکاسی از تحولاتی بوده که در عرصه اندیشه اسلامی رخ داده و بیشتر بازتاب‌خواسته گروهی از فقیهان معاصر وی بوده تا خواسته‌های توده‌های مسلمان آن روزگار.

«اصل موضوع دوم: میان سلوک و رفتار پیامبر (ص) و سلوک و رفتار نسل‌های بعدی مسلمانان از صحابه گرفته تا تابعان و تا تابعان تابعان و... دوام و استمرار برقرار است»^{۱۰}.

سبب که هر آن چه در این کتاب پیرامون اندیشه اسلامی بیان می‌شود می‌تواند بر اندیشه دینی سایر ادیان نیز منطبق گردد، عنوان کلی‌تر «عصری‌سازی اندیشه دینی» برای ترجمه فارسی آن انتخاب شده است. به نظر می‌رسد عنوان کلی اندیشه دینی، عرصه‌های معرفتی بسیاری را شامل می‌شود ولی مؤلف در این کتاب - به جز در بخشی بسیار کوتاه - فقط طرحی مقدماتی برای عصری‌سازی دو عرصه فقه و اصول فقه ارائه کرده است؛ بنابراین، عنوان کتاب با متن تطابق کامل ندارد. با این همه در صورتی که ناشر و مترجم کتاب، اصرار به کاربرد همین عنوان داشته باشند، نگارنده پیشنهاد می‌دهد در چاپ‌های بعدی با اضافه کردن عناوین توضیحی به عنوان اصلی، محتوا و مفاد دقیق کتاب را برای خواننده روشن سازند. این عناوین توضیحی حتی اگر دخل و تصرفی در برگردان عنوان کتاب نمی‌شد برای آگاهی‌خواننده از محتوای کتاب کفایت می‌کرد.

کتاب مجموعه‌ای از درس‌گفتارهای مؤلف است که پس از چندی با حفظ لحن شفاهی آن، به صورت کتاب درآمده است. لحن شفاهی کتاب در پرسش‌های حاضران و پاسخ‌های شرفی که در پایان بخش مربوط درج شده، پیداست.

عبدالمجید شرفی روش‌فکری دینی است که در این کتاب می‌کوشد با نگاهی تاریخی، برخی از تفسیرها و فهم‌های رسمی فقیهان و اصولیان را که اینک خود به صورت نصوصی ثانوی درآمده است، به چالش کشد و از این رهگذر طرحی را برای عصری‌سازی فقه و اصول ارائه دهد. وی در بخش نخست کتاب به «مشروعیت عصری‌سازی اندیشه دینی» می‌پردازد و با تفاوت قائل شدن میان دین اسلام و اندیشه اسلامی یا به عبارت دیگر، میان دین و معرفت دینی، سخن گفتن از «عصری‌سازی اندیشه اسلامی» را در این راستا می‌داند که فهم بشر از دین و تعامل او با دین، دستخوش دگرگونی است. بنابراین، «این نکته مبنایی، با نظر علمای سنتی که هر آن چه را از اسلام فهمیده‌اند، عین دین قلمداد کرده‌اند، آشکارا تعارض خواهد داشت»^{۱۱}. وی در این راستا در دو منبع اصلی، یعنی نص و اجماع که برای اثبات حقانیت گفتمان سنتی اسلامی در بیان واجبات عقلی و اعتقادی به آنها استناد می‌شود، تأملاتی را صورت می‌دهد و در پایان این بخش، به هنگام پرسش و پاسخ، عصری‌سازی اندیشه اسلامی را بر اساس دو اصل و مبنای «آزادی و اختیار» و «مسئولیت فردی» پی‌ریزی می‌کند. به باور شرفی «عصری‌سازی، مقتضی اصل آزادی و اختیار است، بدین معنا که اقتضائات وجدان [آزاد فردی] بر اقتضائات و مصالح نظم و سامان جمعی غلبه یابد، یعنی ما چنین می‌اندیشیم که این نهاد دینی است که باید امروزه به دنبال دلایل توجیهی حضور خود و در پی کیفیت‌های جدید و نوشونده سامان‌دهی توده مؤمنان باشد و این سامان‌دهی دیگر از طریق اجبار و الزام و تکفیر نخواهد بود»^{۱۲}. امروزه ارزش‌های جدیدی که بر ارج و منزلت «فرد» تأکید می‌کند در نتیجه مدرنیته



آن بوده‌اند؛ یعنی پاسخگویی به اقتضائات دگرگونی و تغییراتی که بر جامعه اسلامی عارض می‌شود».^{۱۹}

شرفی در بخش سوم و پایانی کتاب به دانش فقه پرداخته است که «در تاریخ اسلامی، یکی از عناصر پراهمیت یک پارچه‌سازی امت اسلامی بوده است».^{۲۰} وی در آغاز مقایسه‌ای اجمالی و گذرا میان دو مفهوم فقه و قانون به عمل می‌آورد و سپس با آوردن نمونه‌هایی از آیات فقهی قرآن (آیات الاحکام) تلاش می‌کند که نشان دهد این آیات قابلیت فهم و تفسیرهای متعددی را دارند. برای نمونه وی به آیه سرت و آیه روزه اشاره می‌کند که فقیهان از این دو آیه به صورت قطعی الدلاله لزوم قطع دست سارق با احراز شرایط و وجوب روزه در ماه رمضان را برداشت کرده‌اند. به نظر شرفی، در طول تاریخ تفسیرهای متعددی از این دو آیه ارائه شده است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. میردامادی، یاسر، «عصری‌سازی فقه و اصول»، روزنامه همشهری، ش ۴۴، یکشنبه ۲۷ مهرماه ۱۳۸۲ ش.
۲. شرفی، عبدالمجید، عصری‌سازی اندیشه دینی، ترجمه محمد امجد، پشت جلد کتاب.
۳. همان، پیشگفتار مترجم، ص ۱۵.
۴. همان، ص ۲۱.
۵. همان، ص ۳۹.
۶. همان، ص ۳۹-۴۰.
۷. همان، ص ۵۸.
۸. همان، ص ۵۹.
۹. همانجا.
۱۰. همان، ص ۵۹-۶۰.
۱۱. همان، ص ۶۰.
۱۲. همان، ص ۶۲.
۱۳. همانجا.
۱۴. همان، ص ۶۲-۶۳.
۱۵. همان، ص ۶۳، پاورقی.
۱۶. همان، ص ۶۳.
۱۷. همان، ص ۶۴.
۱۸. همانجا.
۱۹. همان، ص ۷۳.
۲۰. همان، ص ۹۳.

به باور شرفی این ادعای استمرار، توهمی بیش نیست؛ هرچند که به رأی او، این روش و منهج فکری رایجی از مسلمانان نمی‌پسندند. مؤلف حتی در میان مسیحیان، به ویژه کاتولیک‌ها نیز این اصل موضوع را پذیرفته می‌داند که باز هم به نظر او توهمی بیش نیست.

«اصل موضوع سوم: باید عموم لفظ را در نظر داشت و نه خصوص سبب را».^{۲۱} بسیاری از آیات قرآنی، مرتبط با حادثه و شرایط خاصی نازل شده است که فقیهان و اصولیان بر پایه این اصل، در مقام استنباط حکم، از این شرایط خاص غفلت می‌ورزند و حکم آن حادثه خاص بدون توجه به شرایط مرتبط با آن به صورت مطلق تلقی می‌شود.

«اصل موضوع چهارم: بایستی میان اصول اعتقادات و عرصه فقه در مسئله تقلید، تمایز نهاد»؛ که شرفی بر این تمایز نقد وارد می‌کند.

«اصل موضوع پنجم: شرع حکم به ظاهر می‌کند».^{۲۲} شرفی می‌نویسد

«اگر این اصل را به زبان امروزی ترجمه کنیم، بدان معناست که برای اصولیون، انسجام و اتحاد اجتماعی اهمیت داشته است و این مهم با همان ظواهر عبادات و معاملات و نه لزوماً محتوای آن‌ها، صورت می‌پذیرد».^{۲۳} به باور وی: «دیدگاهی از این دست مآلاً منجر به پدیده ریا، نفاق، پنهان‌کاری و ظاهرسازی، لاقط در بخشی از طبقات جامعه خواهد شد».^{۲۴} او در این باره مجازات ارتداد را که قتل است، نمونه می‌آورد. به نظر وی مبنای این مجازات، «حفظ وحدت و انسجام جامعه مسلمانان است و این وحدت فقط در ظواهر تجلی می‌کند و البته شرع هم حکم به ظاهر می‌کند و بایبان اشخاص و نهادها و رفتارها کاری نمی‌تواند داشته باشد».^{۲۵}

«اصل موضوع ششم: حکمی که بر اساس اصول و قواعد فقهی استنباط می‌شود، همانا حکم الله است و نه حکم بشری».^{۲۶} مؤلف که به نقد جدی این برداشت می‌پردازد، باور دارد که «تمامی این اصول موضوعه که علم اصول فقه بر آن مبتنی است، همگی بشری‌اند».^{۲۷} جملگی استنباط‌های فقیهان نیز بشری و برداشت آنان از کتاب و سنت است؛ لذا دست کم می‌توان پرسش‌هایی را درباره آنها مطرح ساخت تا روشن شود که آیا این اصول موضوعه و استنباطات فقهی، امروزه نیز برای ما قابل تطبیق اند یا آن که در زمانی مقبول بوده‌اند و در زمانه ما دیگر مقبول نیستند. وی می‌نویسد: «اصولیان خود راسخ‌نگوی خدا پنداشتند، حال آن که فقیهان صدراول در حلال یا حرام دانستن چیزی بسیار تردید داشتند».^{۲۸}

شرفی در ادامه به چهار منبع اصلی استنباط احکام در فقه اهل سنت - یعنی قرآن، سنت، اجماع و قیاس - نگاهی اجمالی می‌اندازد و به برخی از اشکال‌های وارد بر ابتدای استنباط حکم بر هر کدام از این اصول اشاره می‌کند. برای نمونه او در نقد اجماع می‌نویسد: «اگر به این اصل اجماع آن گونه که در مجموعه‌های اصولی آمده و شرایط دقیقی که برای آن وضع شده، اتکا کنیم بدان معناست که راه‌حل‌های گذشتگان را هم چنان تثبیت کرده‌ایم و این در تناقض با هدف و غایتی است که متمسکان به اجماع در پی

